

حقیقت مباحث

نویسنده: پریسا امیرقاسم خانی



سرشناسه:	پریسا، امیر قاسم خانی، ۱۳۵۴-
عنوان و نام پدیدآور:	باجا هم حق دارد: پریسا امیر قاسم خانی،
مشخصات نشر:	و بلد یاد، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری:	۱۳۲ ص: ۱۳، ۲۰×۲۰ س م
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۷۱۱۵-۶۰۰-۰
ضمیمه فهرست نویسی:	فیا
موضوع:	داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
زده‌شدنی کنگره:	۱۳۹۳ پ ۲۹ PIR ۸۳۴۴
زده‌شدنی:	۸۵۳-۶۲
شماره ثبت کتاب:	۲۲۲۹۲۴۸

نویسنده: پریسا امیر قاسم خانی
 ناشر: و بلد یاد
 و صفحه آرا: سعیده سروقدی
 و ناشر: سهیلا امیر قاسم خانی
 و نویسی: جلد: افسون رازقیان
 نوبت چاپ: ۱۳۹۳
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۱۵-۶۰۰-۰
 تیراژ: ۱۵۰۰
 چاپ و صحافی: ست
 قیمت: ۷۰۰۰ تومان



تهران، صندوق پستی: ۱۶۵۳۵/۱۶۵
 تلفن: ۰۲۱-۷۷۷۲۸۴۰۷
www.vandeedadpub.com
vandeedad@yahoo.com

فهرست مطالب

- شهر فرشتگان کوچک ۱۲
- وقتی آدم میان آدم‌ها گم می‌شود ۱۶
- همه ی کودکان حق دارند «باجا» هم حق داردا ۲۲
- ایدز میان ما نفس می‌کشد ۳۰
- زودتر از آن فکر می‌اید برای روزنامه تسلیت بفرستی ۳۸
- کوچک‌ترین خبرنگاران «بن بست است ۴۴
- مسکونی بی‌سامان من چه کسی است؟ ۵۰
- خورشید خورشیدها را روشن می‌کند ۶۲
- بازار سرخ بازار سیاه روزهای رنگارنگ ۷۰
- ذهن خلاق و انگشتان عاقل ۷۶
- آی شبنم وای شبنم ۸۴
- جشن تولد مسیح ۹۴
- خانه‌ام ابری است ۱۰۰
- سوگند به قلم که توتم من است ۱۰۸
- این خانه دور نیست ۱۱۶
- شهری برای همه ۱۲۴

دیباچه:

گمان می کنم بهترین اتفاق زندگی من، لحظه ای بود که با قلم آشنا شدم. اولین بار که رشتهم. هجی کردن اولین کلمات. همیشه نوشتن و خواندن بهترین خوشبختی های جهان بودند. عکس هم آمد. من آموختم نگاه کردن با دیدن متفاوت است. وقتی برای اولین بار استاد عکاسی به من یاد داد که نور نگاری یعنی عکاسی. قلم و دوربین در هم ریخت. خوشبختی من کامل شد. حس غریبی که همیشه وجودش بود. میان مردم گشتن، بودن، دیدن و شنیدن بعد از آن و گفتن و گفتن ... با وجود تمام مشکلات، تنها در آن زمان، فانوس روشن این دریای طوفانی بود. دوست داشتن مردم. حس صمیمی و ساده ای که به دلم نشست. حس با مردم بودن. جدا از دغدغه های سیاسی. وقتی دوربین را در یک دکان وولم را در دست دیگر می گرفتم؛ از مردم می گفتم: این دکان را در دغدغه های کوچک و بزرگ شان. پای حرف های شان می نشستم. از آدم های ساده ای که در نزدیکی ما، در همه کوچه ی کناری یا کمی آن طرف تر زندگی می کنند؛ می توانیم درس های بزرگی بیاموزیم. همیشه اتفاقات بزرگ از حکایت های ساده آغاز

می شود.

دل سپردن به

دغدغه های مردم، دل مشغولی های

ایمن روزهای من است. روزهایسی که از آن در

سال های بعد، تنها خاطره ای باقی خواهد ماند. خاطره ی تا دیر

ت در دفتر روزنامه ماندن، قلم زدن در شب های بارانی،

تیریدیر رسیدن مطلب و ... اگر هم شانس بیاورم؛ گاهی

در میان صدای یک هم محله ای به هم محله ای دیگر در

پرواز وشتن گسزارش مسن ... در دفتر روزنامه

می شنیم تلفظ زنگ می زند. آقای قهرمانی از پشت

خط می گوید: گزارش خانه ی سالمندان شما را

خواندم. سال ها خبر از رج از ایران بودم. آنجا به

خانه های سالمندان کمک می کردم. خواندن

گزارش شما باعث شد به کمک

به خانه های سالمندان بیافتم ... خوشحالم بدانم

چه کمکی از من بر می آید؟ ... خوشحالی

یعنی همین. در زمانه ای که از

قلم زدن های مردمی، گاهی هیچ

است. باید صبور بود

ونوشت.

از دکه ی

روزنامه فروشی

عباس آقا غریب، از

باتن تنها که تنها سرمایه اش

مأموره ی محله ی کارخانه است

و... با حرف های است که نه می توان

آنها را نوشت و نه می توان درباره ی آنها گفت.

مانند نگاه اش آلوده به بعضی از حرف ها آنقدر

تلخ هستند که نوشتن آنها ممنوع است. حرف هایی که فقط در

دل یک گزارشگر روزنامه می ماند.